

دهه اول محرم الحرام ۱۴۳۹ هجری قمری

مسجد جامع دانشگاه شیراز

بحث شرح حدیث شاگرد امام صادق علیه السلام

جلسه دوم

آیت الله علی رضایی تهرانی

۱۴۳۹/۰۱/۰۱ هجری قمری مقارن با ۱۳۹۶/۰۶/۳۱ هجری شمسی

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ الْأَعْظَمِ وَنَتِيجَةِ الْعَالَمِ، هَادِي السُّبُلِ وَمُنْجِي الْبَشَرِ سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا
حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ أَبِي الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ الْمُكْرَمِينَ وَاللَّعْنُ الدَّائِرُ عَلَى
أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ؛

«قال ابو عبد الله الحسين عليه السلام: وَلَكُمْ فِي [بِ] أَسْوَةٍ ۱.»

شب دوم ماه محرم، مقارن با ایام هفته دفاع مقدس، خداوند ان شاء الله به حق شهدا پایان امر ما را ختم به شهادت و سعادت بفرماید؛ به برکت صلوات بر محمد و آل محمد (صلی الله علیه وآله وسلم).

در این مجلس محترم روایتی را از امام صادق (علیه السلام) ترجمه می کردم. حضرت به یکی از شاگردانشان فرمودند در این مدت رفت و آمد در محضر ما چه از ما یاد گرفتی؟!

عزیزان مستحضرند در میان اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام)، اکثر معارف را از امام صادق (علیه السلام) داریم؛ به برکت درگیری نظامی بین بنی عباس و بنی امیه فراغتی پیش آمد که امام صادق (علیه السلام) بتواند دانشگاه تأسیس کند، دانشجو بپذیرد، بیش از چهارهزار دانشجو، در یک مدت قابل توجه در مسجد پیغمبر معارف را بازگو کند.

من یک موقع با خود فکر می کردم اگر امام صادق (علیه السلام) همه مدت ۶۵ سال عمرش را مثل همین مدت کوتاه فرصت داشت و اگر سایر ائمه (علیهم السلام) به مانند امام صادق (علیه السلام) فرصت می داشتند؛ الان ما چند میلیون روایت و حدیث در دانش های مختلف داشتیم و اصلاً وضع تمدنی اسلام به گونه دیگری بود دو نمونه کوتاه خدمتتان عرض بکنم؛

امام صادق (علیه السلام) شاگردی دارد به نام مقنن چون در صورتش آسیبی وجود داشت قناع می زد و روی صورت را می پوشید؛ لذا اسمش شد مقنن!

در زندگی نامه این جناب مقنن می خوانیم در آن زمان قمر مصنوعی درست کرده بود، شب این قمر را به آسمان می فرستاد و طبق آنچه که در تاریخ آمده حدود صد کیلومتر را این قمر مصنوعی روشن می کرد. تمام کسانی که زندگی نامه جناب مقنن را نوشتند این اختراع را از او نقل کردند و این فرد شاگرد امام صادق (علیه السلام) است. شاگرد دیگر امام صادق (علیه السلام) جابر بن حیان است؛ پدر علم شیمی. در زندگی نامه اش نوشتند حدود هزار رساله در علم شیمی تألیف کرده است و وقتی از او می پرسیدند این علوم را از کجا می دانی؟!

می فرمود هرچه دارم از جعفر بن محمد (علیهما السلام) دارم. حالا شما فکر کنید اگر امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیست و پنج سال خانه نشین نبود و هر روز حضرت چند تا سخنرانی داشت؛ امام مجتبی (علیه السلام) بیش از بیست سال خانه نشین نبود؛ سیدالشهداء (علیه السلام) در پنجاه و هفت سال عمرش خانه نشین نبود، الان در دست بشریت

چه بود!

چقدر علم و دانش در زمینه‌های تجربی، انسانی، ریاضی و... رشد داشت!

خدا لعنت کند کسانی را که نگذاشتند این چراغ‌های هدایت آن‌گونه که بایسته و شایسته است بدرخشند و نورافشانی کنند.

به‌هرحال امام صادق (علیه‌السلام) به‌خاطر همان فرصت کوتاهی که به‌خاطر دعوی بنی‌امیه و بنی‌عباس پیش آمد و قدرت‌ها به خود پرداختند، فرصتی پیدا کرد شاگرد تربیت کند.

حال به یکی از این شاگردانش فرمودند چه از من یاد گرفتی؟!

این نکته را بگویم، الان اکثریت برادران اهل سنت ما در سراسر عالم حنفی‌اند. یعنی مقلد ابوحنیفه هستند؛ این

جمله از ابوحنیفه همه نقل کردند که ابوحنیفه مکرر می‌گفت: «لَوْلَا السُّنَّتَانِ لَهْلَكَ النِّعْمَانِ ۲»، (اسم ابوحنیفه نعمان

است) اگر آن دو سالی که من در خدمت امام صادق (علیه‌السلام) زانو زدم نمی‌بود هلاک بودم، هیچی بلد نبودم؛

یعنی اهل سنت هم به یک معنا وامدار امام جعفر صادق (علیه‌السلام) ما هستند و خودشان هم قبول دارند!

و دیگر اینکه ابوحنیفه استاد مالک، مالک استاد شافعی است و شافعی استاد احمد بن حنبل است.

اینها از همدیگر علم گرفتند. همه عیال این مکتب هستند؛ چون شیعه به معنای خاص نبودند اقوال من درآوردی

هم دارند و این انحرافات هم که می‌بینید مال همین اقوال من درآوردی است.

امام صادق (علیه‌السلام) به یکی از شاگردانش فرمود در این مدت چه از من یاد گرفتی؟!

گفت آقا هشت مطلب!

سه مورد آنها را خدمتتان در جلسات گذشته عرض کردم؛ از چهارمی شروع می‌کنیم.

«الرَّابِعَةُ قَالَ رَأَيْتُ كُلَّ مَنْ وَجَدَ شَيْئًا يَكْرُمُ عِنْدَهُ اجْتَهَدَ فِي حِفْظِهِ وَسَمِعْتُ قَوْلَهُ سُبْحَانَ مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفُهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ فَأَحْبَبْتُ الْمَضَاعِفَةَ وَلَمْ أَرَ أَحْفَظَ مِمَّا يَكُونُ عِنْدَهُ فَكَلَّمَا وَجَدْتُ شَيْئًا يَكْرُمُ عِنْدِي وَجَّهْتُ بِهِ إِلَيْهِ لِيَكُونَ لِي ذُخْرًا إِلَى وَقْتٍ حَاجَتِي إِلَيْهِ قَالَ أَحَسَنْتَ وَاللَّهِ ۳»

خود این روایت نشان می‌دهد اصحاب ائمه (علیهم‌السلام) انسان‌های قرآنی‌اند!

قدم‌به‌قدم این صحابی امام صادق (علیه‌السلام) مطالبی را که از امام صادق (علیه‌السلام) یاد گرفته است دارد با

قرآن تطبیق می‌کند، ارجاع قرآنی می‌دهد، منبع قرآنی ذکر می‌کند و مؤمن باید چنین باشد، مؤمن باید قرآنی باشد.

چهارمین مسئله که من از خدمت شما آموختم این بود که من دیدم هر کسی هرچه را که گرامی می‌دارد.

دوست می‌دارد برایش ارزشمند است تلاش می‌کند آن را نگه دارد. شما کارخانه‌ای دارید درآمدزا است، دوست

ندارید ورشکست بشوی؛ دوست دارید بفروشید!

همسری دارید زیبا و مطیع، دوست ندارید به شرایطی برسد طلاقش بدهید!

خانه‌ای دارید در آن آرام هستید، بزرگ و پر نور، دوست ندارید آن را از دست بدهید!

هر کسی آنچه که در نزد او گرامی است، ارزشمند است، تلاش می‌کند نگه دارد، حفظ کند.

«رَأَيْتُ كُلَّ مَنْ وَجَدَ شَيْئًا يَكْرُمُ عِنْدَهُ اجْتَهَدَ فِي حِفْظِهِ.»

هر کس هرچه را دارد که پیش او گرامی است، تلاش می‌کند نگه دارد.

این صحابی امام صادق (علیه‌السلام) می‌گوید من دیدم من نگهدارنده خوبی نیستم!

من نمی‌توانم اموری که پیش من گرامی است خوب نگه دارم!

به قرآن مراجعه کردم دیدم خدای متعال می‌فرماید بده من نگه دارم!

اگر فرستادی پیش من که من نگه دارم دو کار می‌کنم؛ اولاً به‌خوبی حفظ و حراست می‌کنم، برایت نگهش می‌دارم؛

ثانیاً وقتی به تو تحویل می‌دهم چندبرابر تحویل می‌دهم، چندین برابر رشد کرده است.

«وَسَمِعْتُ قَوْلَهُ سُبْحَانَ مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفُهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ ۴»

من شنیدم خدا می‌گوید اگر کسی به خدا قرض بدهد، اگر کسی چیزی را بفرستد پیش پروردگار، اولاً خدا نگه

می‌دارد، ثانیاً چندبرابر می‌کند، ثالثاً پاداش می‌دهد.

من آمدم یک معامله با خدا کردم، هرچه خیلی در چشمم ارزشمند آمد، هرچه خیلی به آن دل بستم، این را فرستادم

پیش خدای متعال گفتم: خدایا پیش خودت نگهش دار!

چقدر تعبیر شیرین است: «فَكُلَّمَا وَجَدْتُ شَيْئًا يُكْرِمُ عِنْدِي وَجَّهْتُ بِهِ إِلَيْهِ لِيَكُونَ لِي ذُخْرًا إِلَى وَقْتِ حَاجَتِي إِلَيْهِ.» هرچه را که دیدم پیش من گرامی است، فرستادم به سوی خدا تا خدا نگهش دارد، وقتی من نیاز دارم به من برگرداند.

این مسئله چهارم چند نکته در درون خود دارد. نکته اول اینکه انسان باید یک رشته امور پیش او ارزشمند باشد. انسانی که هنجار و ناهنجار پیش او یکی است، امور ارزشی و ضد ارزشی پیش او یکی است، این انسان، انسان فرهیخته‌ای نیست. انسان باید بتواند فرق‌گذاری کند بین ارزش و ضد ارزش، باید بتواند خوبی را از بدی تشخیص بدهد؛ گاهی وقت‌ها خوبی‌ها خیلی ظریف، بدی‌ها خیلی ظریف هستند، باید بتواند این‌ها را تشخیص بدهد. مخصوصاً جایی که ظریف می‌شود.

کاروان حج حرکت کرده است، رفتند مکه، بعد از مکه رفتند مدینه، خدمت همین امام صادق (علیه السلام) رسیدند. ببینید ظرافت را، دقت کنید! امام (علیه السلام) به بزرگی از بزرگان آن کاروان فرمودند تو همه چیزهایت خوب است؛ ولی گاهی هم بعضی کارهای بد می‌کنی!

چرا می‌کنی؟

گفت آقا مثلاً من چه کار بدی کردم؟!

فرمودند به من گزارش کردند در این سفری که شما حرکت کردید با همراهیان آمدید از خانه‌تان تا حج بیت‌الله، بعد هم آمدید مدینه، در هر منزلی که فرود آمدید، تو کبشی (گوسفندی) سر بریدی برای همه غذا آماده کردی، به همه غذا دادی درست است؟!

گفت بله آقا درست است. فرمودند کار بدی کردی!

این بیچاره چشمانش چهارتا شد!

از پول خود گذشته‌ام. از مال گذشته‌ام، از وقت خود گذشته‌ام، گوسفند کشته‌ام، به حاجیان و زائران خانه خدا داده‌ام، کار بدی کردم؟!

می‌خواهم ظرافت را متوجه بشوید. حضرت فرمودند تو ندانستی در کاروان کسانی بودند دست آنها تنگ بود!

آن‌ها هم دوست داشتند بتوانند مثل تو خرج کنند و نمی‌توانستند!

تو باید به گونه‌ای عمل می‌کردی نامحسوس به آن‌ها مال تزریق می‌کردی، گاهی هم آن‌ها گوسفند بکشد، گاهی هم آن‌ها سفره بیندازند، این ظرافت‌های دین ما است.

نکته دوم اینکه ارزش‌ها را باید نگه داریم؛ خواهر عزیز من! عفت تو ارزش است، سفت و محکم پایش بایست! علم برای یک عالم ارزش است؛ تقوا برای یک انسان با تقوا ارزش است؛ امام‌جماعت باید عادل باشد، عدالت برای او ارزش است؛ انقلاب اسلامی ما برای ما ارزش است؛ جلودار بودن در دفاع از مستضعفین برای ما ارزش است. اینها را باید ما نگه داریم.

به امام صادق (علیه السلام) گفت: من دیدم هرکس ارزشی دارد یک چیز ارزشمندی دارد حفظش می‌کند. گفت بارک‌الله.

در اوج جنگ تحمیلی که ما ملتمان بسیاری از کالاهایش با بن پرداخت می‌شد؛ یعنی نداشتیم!

رودربایستی هم نداریم!

کشور در مضیقه بود، در صادرات نفتمان مشکل داشتیم، دنیا با ما قهر بود، اوج جنگ تحمیلی این ملت مهمان‌دوست چند میلیون افغانی و عراقی را به عنوان پناهنده در خودش جای داده بود. من آن موقع متوجه بودم مجموعه بیست و چند کشور اتحادیه اروپا، نصف پناهندگان ما پناهنده نداشت. این ارزش است.

در افغانستان می‌کشتند، پناه آوردند، ملت ایران آغوش باز کرد. در عراق صدام می‌کشت. عراقی‌ها پناه آوردند، ملت ایران آغوش باز کرد. خودش با بن زندگی می‌کرد؛ ولی این ارزش است، ارزش‌هایمان را باید نگه داریم.

نکته سوم اینکه اگر چیزی چشممان را پر کرد، اگر چیزی به دلمان نشست و دیدیم چیز خوبی است می‌خواهیم نگهش داریم، باید تلاش کنیم بفرستیم پیش کسی که هم درست نگه می‌دارد، هم چندبرابر تحویل می‌دهد.

روایت داریم از اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) که گاهی انسان یک درهم صدقه می‌دهد. یک درهم، پول سیاه است؛ مثلاً هزار تومان شما به فقیر می‌دهید. این می‌رود در صندوق ذخیره خدای متعال وقتی در روز قیامت آن یک درهم صدقه تو را در نامه عمل می‌گذارند می‌بیند شده است اندازه کوه احد!

آن‌هایی که مدینه رفتند، می‌دانند کوه احد چقدر است!

کار پروردگار این است که «فَيَضَاعِفُهُ»، چندبرابر می‌کند.

این شاگرد امام صادق (علیه السلام) عرضه داشت: آقا من دیدم بهتر آنکه بفرستم جایی، صندوقی که هم درست نگه می دارد، هم چند برابر می کند، هم محفوظ می ماند، هم چند برابر می کند.

محفوظ نگه داشتن کار سختی است!

بالای منبر گاهی به مردم گفتم عزیزان من! هر موقع یک کار درست و حسابی از شما صادر شد، یک کار خوبی! مانند ده روز عزاداری اباعبدالله (علیه السلام) می کنید، این یعنی طبق روایات ما شما خروار خروار دارید ثواب جمع می کنید، هکتار هکتار دارید بهشت می خرید؛ باید مواظب باشی تک زدی به شیطان پاتک می زند! مکرر من دیدم کار شیطان این است تک خورد، پاتک می زند. هنوز دهه محرم تمام نشده است می بینی شروع شد، فیلم ها آمد، عکس ها آمد، ترانه ها آمد؛ این پاتک شیطان است، می خواهد تو را از حسین بگیرد، می خواهد اشک هایت را بی اثر کند. خود حفظ کردن اثر {مهم است}.

در اتاق نشسته بودم در همین حج واجب که هنوز آثارش در سر و سینه مانده است!

از من برگشتیم؛ یعنی عمره تمتع را انجام دادیم، عرفات رفتیم، مشعر رفتیم، منا رفتیم، قربانی کردیم، سرمان را تراشیدیم، شیطان را رمی کردیم، سه روز شب ها در منا بیتوته کردیم، آمدیم در هتل، فردای آن روز یا پس فردا یادم نیست، جوانی به من زنگ زده است از کاروان دیگر، خجالت می کشید به روحانی خودش بگوید، به من زنگ زده است، گفت حاج آقای رضایی؟!

گفتم بفرمایید!

گفت من از کاروان شما نیستم.

گفتم در خدمتم.

گفت آقا اگر کسی بعد از منا آمده است هنوز ادامه اعمالش را انجام نداده است؛ چون ما بعد از منا باید برویم دور خانه خدا طواف، زیارت، سعی، صفا و مروه، طواف نسا، نماز طواف؛ کار داریم هنوز کارها تمام نشده است؛ گفت اگر یک جوانی حالا شیطان گولش زد در این مدت که از منا برگشته است و هنوز باقی اعمال را انجام نداده است، چند بار خودارضایی کرد حکمش چیست؟!

حیف نیست! سی میلیون خرج کردی آمدی مکه! دور کن از خودت این ابزار و آلات گناه را! نشین عکس و فیلم نگاه کن که خودارضایی کنی!

گفتم حالا مسئله شرعی آن را می خواهی یا حکم اخلاقی اش را می خواهی؟!

گفت هر دو!

گفتم مسئله شرعی آن این است که باید یک شتر قربانی کنی!

کفاره تو یک شتر است!

هر چه هم سریع تر!

اینکه حکم شرعی اش است؛ اما حکم اخلاقی اش هم این است که خودت را بدبخت کردی! حفظ کردن یک عمل کار آسانی نیست.

این صحابی امام صادق (علیه السلام) عرضه داشت آقا من فهمیدم اگر با خدا معامله کردم عملم حفظ می شود. داستان فاطمه زهرا (سلام الله علیها) را که شنیدید. بگویم دل و جانتان نورانی بشود. نثار روح دختر پیغمبر هدیه کنید صلوات بر پیامبر و آل پیامبر (علیهم السلام)؛ در یک کلمه، فاطمه زهرا (سلام الله علیها) جان پیغمبر است.

خودش فرمود: «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي^۵»، پاره تن من است. بالاتر رفت و فرمود: «فَلَذَةُ^۶ {من} کبدی ۶».

تکه جگر من است. رفت بالاتر و فرمود: «مُهَجَّةُ قَلْبِي^۷»، خون درون قلب من است. دیگر از این بالاتر که نمی شود انسان حرفی بزند!

آن قدر محبوب پیغمبر خدا است که پیغمبر در ندیدن او بی طاقت است؛ لذا وقتی می خواهد مسافرت برود آخرین خانه ای که برای خدا حافظی می رود خانه فاطمه (علیها السلام) است، وقتی از مسافرت برمی گردد، اولین خانه ای که وارد می شود خانه فاطمه (علیها السلام) است. آن قدر نسبت به این دختر بی طاقت است. ارتباط هم ارتباط روحی است. در موردش فرمود: «حُورِيَّةٌ^۸ {نَسِيَّةٌ^۸»، اصلاً گویا شاکله اش بهشتی است. گویا حوریه است. آن قدر این زن لطیف است، آن قدر آخرتی است، آن قدر بریده از دنیا است.

تاریخ نوشته در یکی از سفرها رسول گرامی اسلام (علیه السلام) از سفر برگشتند به عادت همیشگی وارد خانه فاطمه (سلام الله علیها) شدند، وارد خانه که شدند دیدند بی بی دو عالم یک پرده ملوَن یعنی یک پرده رنگین به درب خانه، به درب اتاق آویزان کرده است. وارد اتاق که شدند برای روبوسی دیدند فاطمه (سلام الله علیها) گردن بندی

به گردن، دستبندی به دست دارد، این را نپسندیدند.

رسول گرامی اسلام (علیه السلام) برخلاف همیشه که تحویل می گرفتند یک گوشه ای نشستند لحظاتی سکوت، اخم ها در هم، بعد هم کمتر از مدت های مشابه بلند شدند، خداحافظی کردند. خانه زنان شان هم نرفتند. مستقیم رفتند مسجد.

این دختر فهیم، این بضعه النبی با خودش فکر کرد، فهمید که علت ناراحتی پدر چیست!

پرده را درآورد، این گردن بند را درآورد، دستبندها را درآورد، این گردن بند و دستبند را گذاشت داخل این پرده، پرده را پیچید، غلامی را صدا کرد این بسته را داد خدمت این غلام فرمود: می روی به مسجد، به پدرم این بسته را می دهی، می گویی فاطمه سلامت رساند و فرمود اُبتاه! در هر راهی که خودتان می توانید مصرف کنید. جمله به امام صادق (علیه السلام) چه بود؟

فرمود من دیدم هر چیزی که گرامی است مردم حفظش می کنند و بهترین حفظ که هم حفظ و نگهداری است، هم چندبرابر شدن است، هم اجر و ثواب در کنار او هست، این است که انسان با خدا معامله کند. این غلام آورد این بسته را گذاشت جلوی رسول گرامی اسلام (علیه السلام)، تا چشم پیغمبر (علیه السلام) به این بسته افتاد، یک جمله را رسول خدا (علیه السلام) سه مرتبه تکرار کرد:

«فَأَمَّا أَنَا فَقَالَ: فَعَلْتُ، فِذَاهَا أَبُوهَا {ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ۙ}».

او کاری را که پدر فاطمه دوست داشت انجام داد. بابا به فدای فاطمه!

سه مرتبه این جمله را تکرار کردند. بعد هم همان جا در راه خدا صدقه دادند.

این صحابی امام صادق (علیه السلام) گفت: آقا من دیدم چیزهایی که به دلم می نشیند، خیلی دوست دارم، این را اگر با خدا معامله کنم هم می ماند، هم چندبرابر می شود؛ لذا من چه کردم؟! من آمدم آنچه را که این چنین بود خیلی برایم ارزشمند بود، این را آمدم با خدا معامله کردم. چرا ما در اسلام سنت وقف داریم؟

روستایی است اطراف مشهد، به نام دهبار، من رفته بودم کاری داشتم، یک روستای کوچک است. مسئولین شورای روستا گفتند: آقا فقط در این روستا ما چهارصد باغ داریم، وقف عزاداری امام حسین (علیه السلام) است.

فرمود: من دیدم اگر با خدا معامله کنم، هم محفوظ می ماند، هم بزرگ می شود.

پیغمبر (سلام الله علیه) هر از چند گاهی قربانی می کردند. مردم این کار را بکنید!

گوشت گران است و معمولاً خانواده های مستضعف پولشان به گوشت نمی رسد، قربانی کنید و در راه خدا بدهید. سیره رسول خدا (علیه السلام) همین بود، هرگاه قربانی می کردند، دو عدد قربانی می کردند. حال گوسفند بود، گاو بود، شتر بود، فرق نمی کرد. یکی از طرف خودشان، یکی از طرف امتشان یا فقرای امتشان. دو جور نقل شده است.

یک بار پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) قربانی کرده بودند، دو عدد ظاهراً کبش کشته بودند، دو تا گوسفند، اینها همه رفت، چه ماند؟

یک سردست ماند داخل خانه!

آمدند اصحاب خانه به پیغمبر (علیه السلام) گفتند یا رسول الله همه آنها رفت؟! یک سردست ماند!

پیغمبر روحی له الفداء تبسمی کردند، فرمودند: همه آنها ماند، یک سردست از کیسه ما رفت! نگاه را ببینید! آنهایی که رفت ماند!

«مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ ۝۱۰».

هرچه پیش شما است نفاذ دارد و تمام می شود، هرچه پیش خدا است باقی می ماند. همه آن دو تا کبش مانده است، در حساب است، در ذخیره است، محفوظ است!

چند ده برابر آن طرف تحویل مان می دهند. آن چیزی که از جیبمان رفت همانی که برای خود ما ماند.

این چهارمی را هم که این صحابی گفت به امام صادق (علیه السلام)، بلافاصله امام صادق طبق نقل روایت فرمود: «أَحْسَنْتَ وَاللَّهِ».

بارک الله، خوب فهمیدی، درست را داری خوب تحویل می دهی.

هشت مسئله در این چندین سال که در محضر ما بودی یاد گرفتی یکی از یکی بهتر! بارک الله.

«الْخَامِسَةُ قَالَ رَأَيْتُ حَسَدَ النَّاسِ بَعْضُهُمْ لِلْبَعْضِ فِي الرِّزْقِ وَ سَمِعْتُ قَوْلَهُ تَعَالَى لَنْحُنَّ قَسَمًا يَبَيِّنُهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سَخِرَاءً وَ رَحِمْتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ فَمَا حَسَدْتُ

أَحَدًا وَلَا أَسِفْتُ عَلَى مَا فَاتَنِي قَالَ أَحَسَّنْتَ وَاللَّهِ ۱۱»

به آقا عرض کرد: مسئله پنجمی که من یاد گرفتم این بود که دیدم در میان مردم در برخورداری از نعمت‌ها تفاوت وجود دارد؛ یکی ذهن ریاضی دارد ذهن ادبی ندارد؛ یکی ذهن ادبی دارد مثل حافظ، آن قدر زیبا شعر می‌گوید، ذهن ریاضی ندارد؛ یکی قوت بدنی دارد ضعف اراده دارد؛ یکی ضعف بدنی دارد قوت اراده دارد؛ یکی بسیار خوش نفس است، اعتقاداتش ناقص است؛ یکی اعتقاداتش قوی است، نفسش خورده شیشه دارد؛ این جور نیست که همه خوبی‌ها مال همه باشد.

من دیدم خدای متعال آمده است برخورداری را بین افراد تقسیم کرده است و این کار را خدای متعال روی حکمت کرده است. روزی‌ها را، نعمت‌ها را گسترده و بر روی حکمت گسترده است. چطور در قرآن کریم فرمود:

«نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ ۱۲»

خدا در این آیه می‌فرماید ما روزی را گسترده‌ایم، به هر کس به اندازه‌ای دادیم، به هر کس چیزی دادیم و به مقداری دادیم، چرا؟

تا انسان‌ها بتوانند بعضی، بعضی را مسخر کنند، بعضی، بعضی را به خدمت بکشند؛ یکی کارفرما است، یکی کارگر است، یکی رئیس جمهور است، یکی رأی می‌دهد، یکی رئیس اداره است، یکی زیر دست است، یکی قوت مدیریت دارد، یکی قوت بدنی‌اش قوی است تا کار عالم بچرخد، زندگی بگردد.

خدای متعال می‌فرماید این دنیا جز با این وضعیت قابل گشتن نبود، بالاخره بعضی از مشاغل که ما می‌گوییم مشاغل پست! این هم باید بارش برداشته بشود.

من گاهی وقت‌ها به خانواده‌ام گفتم: بعضی از شغل‌ها است من تصورش را نمی‌توانم بکنم!

من تصور نمی‌توانستم بکنم؛ مثلاً راننده تریلی باشم!

ماه‌ها تک‌وتنها در یک اتاق فلزی از این شهر به آن شهر، از این بندر به آن بندر داخل کشور، خارج کشور، می‌پوسیدم!

اصلاً ماه اول «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ۱۳».

مهر او را در دلش انداختند

هر کسی را بهر کاری ساختند

به آن راننده این مطلب را بگویی، می‌گویند من تصور نمی‌کردم بخوادم روزی مثلاً در یک برهه‌ای روزی ۱۴ ساعت، ۱۲ ساعت مطالعه کنم. بنویسم، بخوانم، فکر کنم. او این را فکر نمی‌کند من آن را فکر نمی‌کنم.

خدای متعال فرمود ما برای اینکه چرخ زندگی بشر بچرخد انسان‌ها را در نعمت‌ها گونه‌گون آفریدیم، مختلف آفریدیم.

این صحابی امام صادق (علیه السلام) می‌گوید وقتی من دیدم کار، کار خدا است و بر اساس یک حکمت صورت گرفته است، دو تا رذیله اخلاقی از وجود من کنده شد. یک اولاً به هیچ‌کس حسد نبردم که بگویم حالا او چرا مدیر است من نیستم! او چرا رهبر انقلاب است من نیستم! او چرا علمش در آن حد است من نیستم! او چرا قدرت بدنی‌اش در آن حد است من نیستم! چرا؟!

چون دیدم این اختلاف بر اساس حکمت است. حکمت الهی این اختلاف را رقم زده است تا کار عالم بچرخد اولاً.

ثانیاً بر آنچه که از دستم در گذشته رفته است تأسف نخوردم.

«لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ ۱۴»

اگر به دستم نیامده است، روزی‌ام نبوده است، مقدر من نبوده است، خدای متعال نخواست است، خوب! نخواست است من دکترا بگیرم، خوب! نگرفتم! نخواست است من آیت الله و مجتهد بشوم، خوب نشدم!

این جور نبود که من بخوادم بر آنچه که از دستم رفته است تأسف بخورم.

یکی از بیماری‌هایی که متأسفانه در کشور ما روبه‌رشد است، پزشکان می‌گویند این بیماری آرام می‌آید؛ اما یک‌دفعه صدایش درمی‌آید، بیماری افسردگی است. افسردگی چرا؟

یکی از علل مهم آن همین فکر و خیال‌ها است که من نتوانستم دکترا بشوم! نتوانستم خارج بروم!

اخیراً مقام معظم رهبری فرمودند: یکی از دردهای کشور ما شده است دانشگاه زدگی! ما امروز رفته بودیم حرم حضرت احمد بن موسی (علیه السلام) برای زیارت که مجمع شیرخوارگان حسینی هم آنجا بود ما نمی دانستیم، خیلی هم شلوغ بود. یک خانم آنجا جلوی من را گرفته است. گفت: حاج آقا بچه ام اول دبیرستان است می خواهد برود استرالیا! ناراحت هستم؛ چون با روحیاتی که من از او می شناسم برود بی دین می شود. پدرش می گوید: برو! گفتم خانم انگیزه اش چیست؟

گفت: می گوید من می خواهم پزشک بشوم اینجا نمی توانم وارد دانشگاه پزشکی بشوم می روم آنجا که آنجا می گویند می شود این کار بشود.

به تعبیر مقام معظم یکی از بلایای کشور ما شده است دانشگاه زدگی. گویا همه کمالات در این است که یک نفر بیاید در دانشگاه و حالا این روند را طی کند. نه!

کار در عالم زیاد است، خدمت هم در عالم زیاد است؛ این جور نیست فقط دانشگاهیان خدمت کنند و غیر دانشگاهیان هیچ خدمتی نکنند.

به امام صادق (علیه السلام) عرضه داشت آقا من ردیلت حسد از درونم کنده شد. می دانید حسد نوعی سادیسم است. نترسید! چرا؟

چون معنی حسد این است. من از برخوردار بودن دیگران ناراحتم. من از خوشی دیگری ناخوش هستم. دیگری دانش دارد من ناخوش هستم. دیگری ثروت دارد من ناخوش هستم. دیگری زیبایی دارد من ناخوش هستم. دیگری زن و زندگی راحت و خوب دارد من ناخوش هستم. این نوعی مریضی است.

لذا در روایات می گوید شما از خدا مثل همان را بخواهید. از خدا نظیر او را بخواهید یا نه! بروید بالاتر مثل این صحابی امام صادق (علیه السلام)!

که به امام صادق (علیه السلام) عرضه داشت آقا من اصلاً حسد به کسی نورزیده ام. چرا؟ چون دیدم بار عالم با این برداشته می شود که افراد مختلف باشند در این اختلاف توجیه می شوم. فلسفه این اختلاف من را نیز در بر می گیرد بر چیزی هم که به دست نیاورده ام تأسف نخورده ام تا افسردگی بگیرم.

تا این جمله را گفت امام صادق (علیه السلام) فرمود: «أَحْسَنْتَ وَاللَّهِ؛ بَارَكَ اللَّهُ.»

قرآن کریم چه می گوید: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ۖ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُذِيبٍ» آیا اگر خدا به کسی چیزی داد. باید دیگران حسد بورزند؟!

یک کلمه خدمتتان عرض کنم فاجعه عاشورا ولید و ثمره و نتیجه غضب خلافت است. اصلاً شیعه به خاطر این ریزبینی هایش مورد توجه است. در مسئله داعش دیدید چند بار مقام معظم رهبری فرمودند داعش درست شد! لعنش کنید! نفرینش کنید! ولی دست های پشت صحنه را ببینید!

به صراحت وزیر پیشین امور خارجه آمریکا، آن زنک درآمد و گفت ما داعش را درستش کردیم، اصلاً ما ساختیم، ما ایجادش کردیم، طالبان را هم ما ایجاد کردیم، دست پشت صحنه را ببینید.

آن وقت سیاست بازی را ببین!

داعش ایجاد می کند به جان کشورهای اسلامی می اندازد. سپس چهل کشور را ائتلاف تشکیل می دهد، حال ائتلاف ضد داعش!

که به قول مقام معظم رهبری دروغ محض است. حال یک کشوری مثل ایران بلند می شود ریشه داعش را بکند و می کند.

سردار سلیمانی (رحمت الله علیه) فرمودند در یک برهه ای وزارت دفاع ایران بیست و چهار ساعته، سه شیفت سلاح تولید کرد که عراق بی سلاح نماند و بتواند با داعش بجنگد و گرنه آمریکایی ها سلاح ندادند به عراقی ها؛ ۱۵۰ هزار قبضه تفنگشان را سوزاندند، آن وقت ما می شویم تروریست! آمریکا می شود مدافع حقوق بشر! یعنی آدم نمی داند گریه کند یا بخندد!

داعش را درست کرده است، ائتلاف دروغین ضد آن راه انداخته است، تقویتش می کند، اخیراً در دیرالزور سوریه بزرگان داعش را که اینها دیگر المپادی های ترور بودند آمریکا با یک هواپیما جمع کرد همه را برد آمریکا که این ها نمیرند، با آنها کار دارد!

مقام معظم رهبری درست فرمود دست های پشت صحنه را ببینید!

ما در تاریخ هم بخواهیم دست های پشت صحنه را ببینیم عاشورا ولید غضب خلافت است.

اگر فاطمه (علیها السلام) کتک نمی خورد، حرمت این خاندان نمی شکست، روز روشن آمدند دختر پیغمبر (علیها السلام) را زدند، بله! نتیجه اش این می شود. پنجاه نفر یا سی نفر خنجر زیر احرام ببندند حسین (علیه السلام) را کنار کعبه بکشند!

این مولود همان است، ولید همان است. ریشه غصب خلافت در یک کلمه خلاصه می شود، یک کلمه! حسد به علی بن ابی طالب (علیه السلام) که چرا این جوان سی و پنج ساله این قدر باتقوا است! این قدر باقوت! این قدر باانگیزه است! آن قدر در موردش آیه نازل شده است! چهارصد آیه قرآن در مدح امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. نمی توانند این را ببینند! یک انگشت در رکوع هدیه داده است، صدقه داده است، آیه نازل شده است، خود طرف گفت هفتاد بار در هفتاد نماز هفتاد انگشت هدیه دادم، هیچ چیز نازل نشد!

سرّش این است که علی بن ابی طالب (علیه السلام) اخلاص دارد؛ ولی آن طرف اخلاص ندارد، حسد آمد غصب خلافت را رقم زد، حسد آمد حسین فاطمه را کشت!

این صحابی امام صادق (علیه السلام) می گوید آقا من حسد نکرده ام؛ چرا؟ چون فلسفه آفرینش را درست فهمیدم. فهمیدم خدا خوبی ها را بین افراد پخش کرده است، مقداری از آن هم نصیب من شده است. مقداری از آن هم نصیب دیگری شده است. کم و زیادش مال این است که چرخ روزگار بچرخد، هر کس هم به مقداری که خدا به آن داده است، حساب پس می دهد.

آن روستایی را مثل ابن سینا حساب پس نمی کشند، ابن سینا باید بایستد جواب بدهد، از ملاصدرا را که مثل یک بقال حساب نمی کشند، ملاصدرا باید بایستد جواب بدهد، آن ذهن و استعداد که تعبیر روایت است: «انما یناقش فی الحساب» خدا در حساب افراد به مقدار عقلی که به آنها داده است حساب کشی و حسابرسی می کند. ما طلاب و ضعمان خیلی خوب نیست در آن دنیا، مگر حسین ابن علی (سلام الله علیه) دستمان را بگیرد!

«صلی الله علیه و آله یا ابا عبد الله»

شب دوم ماه محرم معمولاً جریان ورود کاروان غم به سرزمین کربلا یادآوری می شود. خاک کربلا خاک عجیبی است!

در روایت داریم این روایت را من در کتاب هم نوشته ام که روزی از روزها سرزمین مکه بر خود بالید که من اولین زمینی هستم که سر از آب درآورده ام. دحو الارض معنایش این است. اولین جایی هستم که خانه روی من ساخته شده است «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِكَكَّةٍ مُّبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ».

بیت عتیق است؛ عتیق یعنی کهنه. یک مقدار که به خود بالید خدای متعال به این سرزمین وحی فرستاد و عتاب کرد، فرمود بنشین به جای خود!

اگر نبود زمین کربلا تو را نمی آفریدم! و اگر دیگر بار چنین فخر فروشی کنی تو را عذاب می کنم. عذاب در مورد زمین مربوط به ملکوت زمین است که بحث علمی مفصلی داریم. به هر حال سرزمین کربلا سرزمین خاصی است.

با این قطعه تاریخی بحث را آغاز کنم؛ ام سلمه می گوید من نشسته بودم، رسول خدا (سلام الله علیه) آمدند منزل ما، نوبت ما بود، وارد اتاق شدند، به من فرمودند: ام سلمه کسی را راه نده!

امروز حال و خلق ندارم با کسی ملاقات کنم کسی نیاید. گفتم: چشم.

ام سلمه می گوید: من نفهمیدم چطور سیدالشهداء حسین که یک کودکی بود در اتاق را باز کرد و خودش را انداخت در بغل رسول خدا! من متوجه نشدم! فقط دیدم این حادثه و این واقعه انجام شد.

امام حسین (علیه السلام) یک کودک است آمد خودش را انداخت در دامن رسول خدا! حضرت فرمودند به من: درب را ببند!

درب اتاق بسته شد یا پرده کشیده شد. مدتی نگذشته بود که دیدم صدای گریه رسول خدا بلند است و پیغمبر (علیه السلام) اشک می ریزد!

طاقت نیاوردم آدمم جلو یا رسول الله چرا می گریید؟! فرمود: ام سلمه الان جبرئیل اینجا بود به من گفت: «یا رسول الله اَحْبَبُهُ؟ {حسینا}»

حسین را دوست دارید؟!

گفتم: «أَمَّا مِنْ حُبِّ الدُّنْيَا فَنَعَمْ»، اگر در دنیا یک چیز را دوست داشته باشم حسینم را دوست دارم.

فرمود: پس بگویم! خبر، خبر قطعی است، حتماً حسین تو به دست امت تو کشته می‌شود.

پرسیدم: کجا کشته می‌شود؟

فرمود: کربلا کشته می‌شود.

بلافاصله جبرئیل مشتی از خاک کربلا در شیشه‌ای به من داد و این شیشه را پیغمبر (علیه السلام) دادند به ام سلمه و فرمودند: ام سلمه هرگاه دیدی این خاک خون شد، بدان که حسین کشته شده است ۱۸.

لذا اول کسی که در مدینه متوجه شد اباعبدالله (علیه السلام) شهید شده است ام سلمه بود. دیدند فریاد می‌زند: وا حسینا.

این خاک، خاک خاصی است!

بیایم سراغ امیرالمؤمنین (علیه السلام)!

از صفین دارد برمی‌گردد، رسیدند به سرزمین کربلا؛ همه نوشتند امیرالمؤمنین (علیه السلام) از اسب پایین نیامد، خودش را انداخت روی زمین و شروع کرد این خاک را بوسیدن! عجیب و غریب بود!

آمدند گفتند یا امیرالمؤمنین چه خبر است؟

اینجا مگر چه خبر است؟

فرمود: «مَصَارِعُ عَشَّاقٍ! ۱۹»

نمی‌دانید اینجا چه خبر است!

اینجا عاشقان درگاه الهی به خون خود می‌غلطند.

بیایم سراغ فردا!

همه نوشتند روز دوم محرم آقا وارد کربلا شد، تا وارد کربلا شد، باز این مقتل را هم نوشتند بعضی از مقاتل،

زینب کبری آمد جلوی برادر، برادر اینجا کجاست؟ دلم گرفته است!

امشب باید تذکره اربعین را بگیری! اگر می‌خواهی پیاده بروی از نجف تا کربلا این پاها در راه حسین فاطمه تاول بزند و بسیاری به خدا، ذخیره کنی در صندوق الهی...

جملات مشهور اباعبدالله را بعضی‌ها اینجا نقل کردند که امام حسین (علیه السلام) فرمود: «أَيْخُوا أَيْخُوا؛» بارها

را بیاورید پایین؛ «هاهنا منا خركنا {و محطّر حالنا و مقتل رجالنا} و مسفك دماثنا ۲۰».

اینجاست که خون ما ریخته می‌شود.

من در کتاب‌ها پیدا نکردم که ورود چگونه انجام شده است؛ حال در مداحی‌ها می‌خوانند، در شعر هم هست که

عباس بن علی (علیه السلام) آمد، علی اکبر (علیه السلام) آمد، خیلی در کتاب ندیده‌ام؛ ولی خروج از کربلا را در کتاب‌ها همه نوشته‌اند.

نوشتند زینب کبری (علیها السلام) همه را سوار این شترها کرد... یک خانم بزرگسال می‌نشانند دوتا بچه کنارش،

یک خانم دیگر می‌نشانند یک بچه کنارش، بچه‌ها مدیریت بشوند، می‌دانید این‌ها پوشش درستی هم نداشتند. دم

دروازه کوفه که وارد شدند وقتی نان و خرما آوردند زینب کبری (علیها السلام) فرمود برگردانید، برای ما پارچه

بیاورید ما خودمان را بپوشانیم، لباس برای ما بیاورید.

نوشتند مقاتل: همه افراد را که سوار کرد و تمام شد، حالا زینب (علیه السلام) خودش می‌خواهد سوار بشود.

زاد ره خویش را اشک بصر می‌کنم
در عوض از دخترت دفع خطر می‌کنم

حال که ای هم‌سفر بی تو سفر می‌کنم
هرچه مرا می‌زند نام تو را می‌برم

دست‌هایت را بیاور بالا؛ سه مرتبه بگو: یا حسین...

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ»

فهرست منابع

۱. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، مسترحمی، هدایت‌الله، غفاری، علی‌اکبر، بهبودی، محمدباقر، مصباح یزدی، محمدتقی، محمودی، محمدباقر، خراسان، محمد مهدی، و دیگران. ۱۴۰۳. بحار الأنوار: الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار. ۱۱۱ ج. بیروت - لبنان: دار إحياء التراث العربی، ج ۴۴، ص ۳۸۲.
۲. سبحانی تبریزی، جعفر. بدون تاریخ. الإنصاف فی مسائل دام فیها الخلاف. ۳ ج. قم - ایران: مؤسسه الإمام الصادق علیه السلام، ج ۲، ص ۳۶۳.
۳. ورام، مسعود بن عیسی. بدون تاریخ. تنبیه الخواطر و نزهة النواظر (مجموعه ورام). ۲ ج. بیروت - لبنان: مکتبه الفقیه، ج ۱، ص ۳۰۳؛ دیلمی، حسن بن محمد. ۱۳۷۱-۱۴۱۲. إرشاد القلوب (دیلمی). ۲ ج. قم - ایران: الشریف الرضی، ج ۱، ص ۱۸۷؛ الإثنی عشریة فی الرد علی الصوفیة، ص ۲۹۹.
۴. سوره حدید، آیه ۱۱.
۵. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، مسترحمی، هدایت‌الله، غفاری، علی‌اکبر، بهبودی، محمدباقر، مصباح یزدی، محمدتقی، محمودی، محمدباقر، خراسان، محمد مهدی، و دیگران. ۱۴۰۳. بحار الأنوار. ۱۱۱ ج. بیروت - لبنان: دار إحياء التراث العربی، ج ۳۰، ص ۳۵۳.
۶. کاشفی، حسین بن علی، و شعاع فاخر، محمد. ۱۳۸۸-۱۴۳۰. روضة الشهداء. ۱ ج. قم - ایران: المکتبه الحیدریه، ۱۶۷.
۷. ابن شاذان، محمد بن احمد، و مدرسه الامام المهدی علیه السلام. ۱۳۶۶-۱۴۰۷. مائه منقبه من مناقب أمير المؤمنين علی بن أبی طالب و الأئمة من ولده عليهم السلام من طریق العامة. ۱ ج. قم - ایران: مدرسه الإمام المهدی (علیه السلام)، ص ۷۶.
۸. رسولی، هاشم، و حویزی، عبدعلی بن جمعه. ۱۴۱۵-۱۳۷۳. ... تفسیر نور الثقلین. ۵ ج. قم - ایران: اسماعیلیان، ج ۳، ص ۱۲۰.
۹. ابن بابویه، محمد بن علی، و کمره‌ای، محمدباقر. ۱۳۷۶. أمالی شیخ صدوق. ۱ ج. تهران - ایران: کتابچی، ص ۲۳۴ و ۲۳۵.
۱۰. سوره نحل، آیه ۹۶.
۱۱. ورام، مسعود بن عیسی. بدون تاریخ. تنبیه الخواطر و نزهة النواظر (مجموعه ورام). ۲ ج. بیروت - لبنان: مکتبه الفقیه، ج ۱، ص ۳۰۳؛ دیلمی، حسن بن محمد. ۱۳۷۱-۱۴۱۲. إرشاد القلوب (دیلمی). ۲ ج. قم - ایران: الشریف الرضی، ج ۱، ص ۱۸۷؛ الإثنی عشریة فی الرد علی الصوفیة، ص ۲۹۹.
۱۲. سوره زخرف، آیه ۳۲.
۱۳. سوره بقره، آیه ۱۵۶.
۱۴. سوره حدید آیه ۲۳.
۱۵. سوره نساء، آیه ۵۴.
۱۶. نزدیک به این مضمون؛ مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، مسترحمی، هدایت‌الله، غفاری، علی‌اکبر، بهبودی، محمدباقر، مصباح یزدی، محمدتقی، محمودی، محمدباقر، خراسان، محمد مهدی، و دیگران. ۱۴۰۳. بحار الأنوار. ۱۱۱ ج. بیروت - لبنان: دار إحياء التراث العربی، ج ۷، ص ۲۶۳.
۱۷. سوره آل عمران، آیه ۹۶.
۱۸. ابن طاووس، علی بن موسی، و مؤسسه صاحب الأمر (عج). ۱۴۱۶-۱۳۷۴. التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن المعروف ب الملاحم و الفتن. ۱ ج. قم - ایران: مؤسسه فرهنگي صاحب الامر (عجل الله فرجه الشریف)، ص ۲۳۵.

۱۹. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، مسترحمی، هدایت‌الله، غفاری، علی‌اکبر، بهبودی، محمدباقر، مصباح یزدی، محمدتقی، محمودی، محمدباقر، خرسان، محمد مهدی، و دیگران. ۱۴۰۳. بحار الأنوار. ۱۱۱ ج. بیروت - لبنان: دار إحياء التراث العربی، ۴۱، ص ۲۹۵.
۲۰. بحرانی، عبد الله بن نور الله، موحد ابطحی اصفهانی، محمدباقر، و مدرسه الامام المهدی علیه السلام. ۱۳۷۵. عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآيات و الأخبار و الأقوال. ۱۱ ج. قم - ایران: مدرسه الإمام المهدی (علیه السلام)، ج ۱۷، ص ۲۳۴.